QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)
Vol.30 / No. 115 / Spring 2025
ISSN: 4538-1029
https://qabasat.iict.ac.ir

An Analysis of the Epistemological System of Philosophy and Progress Studies

Hossein Ramezani (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Philosophy and Kalam, Farabi College, University of Tehran, Qom, Iran.

h.ramazani.h@ut.ac.ir

Use your device to scan and read the article online

Citation **Hossein Ramezani**. [An Analysis of the Epistemological System of Philosophy and Progress Studies (Persian)]. QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology). 2025; 30 (115): 119-148

10.22034/QABASAT.2025.2050979.2390

Received: 18 January 2025 , **Accepted:** 09April 2025

Abstract

"Philosophy of progress" is one of the modaf (genitive) philosophies that engage with a concrete and social reality, aiming to investigate the what, why, and how of progress through a rational and meta-perspectival lens. This investigation is conducted using the method of rational analysis and involves conceptual, theoretical, structural, axiological, and normative examination. This paper seeks to elucidate and explain the epistemological system-that is, the levels of discourse that constitute the philosophy of progress. Through an analysis of the epistemic position of the philosophy of progress about the disciplines of the human sciences and Islamic sciences, this research attempts to uncover and explicate the intellectual process through which the literature of progress has emerged. This goal is pursued by employing conceptual and theoretical analysis of the structure of knowledge, based on the interrelationships between its various levels-from the most foundational philosophical and theoretical levels to the most concrete and practical expressions. The innovation of this study lies in its integrative depiction of the stratified system of knowledge underlying the values, philosophical principles, and scientific aspects of progress, presented as a unified and coherent epistemic framework following a critical analysis of existing discussions in the philosophy of progress.

Keywords: Progress, Development, Transcendence, Governance, Epistemological System.

Copyright © 2024 The Author(s);
This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (CC-By-NC: https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.en),
which permits use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and is not used for commercial purposes.

قبسات (فصلنامه علمی در حوزه فلسفه دین و کلام جدید)
سال سی‌ام / شماره صدوپانزده / بهار ۱۴۰۴
ISSN: 1029-4538
نوع مقاله: علمی - پژوهشی
https://qabasat.iict.ac.ir

تحلیل نظام علم‌شناختی فلسفه و مطالعات پیشرفت

حسین رمضانی (نویسنده مسئول)
استادیار گروه فلسفه و کلام، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران. قم. ایران. h.ramazani.h@ut.ac.ir

Use your device to scan and read the article online

Citation Hossein Ramezani. [An Analysis of the Epistemological System of Philosophy and Progress Studies (Persian)]. QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology). 2025; 30 (115): 119-148

doi 10.22034/QABASAT.2025.2050979.2390

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۹ ، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰

چکیده

«فلسفه پیشرفت»، ازجمله فلسفه‌های مضاف و ناظر به یک واقعیت انضمامی و اجتماعیِ است که به‌دنبال آن است تا چیستی، چرایی و چگونگی پیشرفت را با نگاهی فرانگر عقلانی بکاود. این مهم، با بهره‌گیری از روش تحلیل عقلی، مورد بررسی و واکاویِ مفهومی، نظری، ساختاری، ارزشی و هنجاری قرار می‌گیرد. پژوهش پیش‌رو، به‌دنبال آن است تا نظام علم‌شناختی یا مراتب مباحثی که برسازنده فلسفه پیشرفت هستند را تشریح و تبیین کند. این پژوهش، با تحلیل جایگاه علم‌شناختی فلسفه پیشرفت با دانش‌رشته‌های علوم انسانی و علوم اسلامی، می‌کوشد فرایند علمی پدیدآیی ادبیات پیشرفت را واکاوی و تشریح کند. این مقصود، بااستفاده از روش تحلیل مفهومی و نظری ساختار دانش بر پایه روابط بین مراتب دانش، از زیربنایی‌ترین مراتب فلسفی و نظری تا روبنایی‌ترین مراتب انضمامی و عینی انجام شده است. نوآوری پژوهش، آن است که پس از تحلیل مباحث موجود در فلسفه پیشرفت، مراتب دانش‌های ناظر به بنیادهای ارزشی، فلسفی و علمی پیشرفت را به‌صورت یک کل یکپارچه از نظام دانشِ تشریح و ترسیم کرده است.

واژگان کلیدی: پیشرفت، توسعه، تعالی، حکمرانی، نظام علم‌شناسانه.

Copyright © 2024 The Author(s);
This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (CC-By-NC: https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.en),
which permits use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and is not used for commercial purposes.

۱. بیان مسئله

«فلسفه پیشرفت»، ازجمله فلسفه‌های مضاف و ناظر به یک واقعیت انضمامی و اجتماعیِ است. فلسفه پیشرفت در پی آن است تا چیستی، چرایی و چگونگی پیشرفت را با نگاهی فرانگر عقلانی و با بهره‌گیری از روش تحلیل عقلی، مورد بررسی و واکاویِ مفهومی، نظری، ساختاری، ارزشی و هنجاری قرار دهد. به بیان دیگر، مطالعات و تأملات عقلانی، در چهارچوب منابع، مبانی، روش و ادبیات حکمت و فلسفه، درباره موضوع، ماهیت، هویت، امکان، ضرورت، اهداف، منطق شکل‌گیری، رویکرد، روش، مسائل، ساختار، مبادی، مبانی، غایات و کارکردهای پیشرفت، «فلسفه پیشرفت» است.

ازجمله حوزه‌های مطالعاتی فلسفه پیشرفت، مطالعه علم‌شناسانه فلسفه پیشرفت است. مطالعه علم‌شناسانه فلسفه پیشرفت، چیستی، چرایی و چگونگی شکل‌گیری معرفتی و ساخت‌یابی ماهیت و بسط جنبه‌های نظام مطالعاتی معطوف به واکاوی فلسفی پیشرفت را به‌مانند یک دانش، شناسایی و معرفی می‌کند. درهمین‌راستا، پژوهش پیش‌رو، می‌کوشد با برگرفتن روش تحلیل مفهومی و نظری، نظام علمی فلسفه پیشرفت و همچنین مطالعات پیشرفت را بررسی تحلیلی کند. ارزش معرفتی و کارکرد این مطالعه علم‌شناسانه، آن است که چشم‌انداز و نمایی کلان از میدان مطالعات فلسفی، نظری، ارزشی و هنجاری پیشرفت ارائه می‌کند. این چشم‌انداز و نمای کلان، درراستای برساخت و حکمرانی نظام دانش معطوف به مطالعه پیشرفت، می‌تواند مفید و اثرگذار باشد.

براین‌اساس، تعریف پیشرفت و فلسفه پیشرفت، تبیین هویت معرفتی فلسفه پیشرفت، بیان ارزشمندی و بایستگی پرداختن به فلسفه پیشرفت، تشخیص جایگاه فلسفه پیشرفت در کلیت ساختار دانش‌های نقلی، شهودی، عقلی، تجربی و تاریخی و تبارشناسی آن و درک مناسباتش با دیگر رشته‌های شناخته‌شده در نظام علوم طبیعی، علوم انسانی و علوم اسلامی، تبیین نظام‌مند سطوح تحلیل در فلسفه پیشرفت، شناسایی و طرح محورهای مطالعاتی و مسائل و پرسش‌های اصلی فلسفه پیشرفت، درزمره مباحث تحلیل علم‌شناسانه فلسفه و مطالعات پیشرفت جای می‌گیرند.

در سرآغاز، یادآوری این نکته لازم است که در این پژوهش، مفهوم «توسعه» چه از حیث معنای فرایندی‌اش و چه از حیث معنای غایی‌اش، ذیل مفهوم «پیشرفت» درنظر گرفته شده است. از نگاه نویسنده، توسعه، ناظر به فرایند نظری و عملی بسط امکانات و توان‌مندی‌های مادی و معنوی انسان در بستر زندگی اجتماعی و در چهارچوب نظام‌های اعتباری مدنی است که پیامد آن، تحقق عینی پیشرفت است. توسعه، یک مفهوم اجتماعی است که در مستوای نظرورزی و برنامه‌ریزی برای ایجاد تغییر روبه‌بهبود در علوم انسانی و اجتماعی - به‌ویژه علوم اجتماعی، علوم سیاسی و علوم اقتصادی - موردتوجه است. درمقابل، مفهوم پیشرفت افزون بر این معنا، در مستوای کلان‌نگرانه مطالعات تاریخی و تمدنی مورد عنایت و توجه است.

۲. ایضاح مفهومی دانش‌واژه پیشرفت در ادبیات فلسفه مدرن و معاصر

«پیشرفت» (Progress) مفهوم پایه در این پژوهش است. نظام علم‌شناختی فلسفه پیشرفت، در چهارچوب هویت و ماهیت معرفتی مفهوم و زمینه پیشرفت پدید می‌آید. ازاین‌رو بایسته است ماهیت و اوصاف ذاتی و رکنی پیشرفت، نخست شناسایی طرح شوند. پیشرفت، به‌لحاظ معنای لغوی در برابر «پسرفت» (Regress) دلالت بر حرکت روبه‌جلو و کوشش در مطلوب‌کردن هرچه بیشتر شرایط زندگی دارد. پیشرفت به‌مانند اصطلاحی فلسفی، به‌معنای تطور و سیر تاریخی مراتب حرکت تکاملی حیات انسان و جامعه است. این اصطلاح در فضای ادبیات فلسفه تاریخ و فلسفه اجتماع، موردتأمل و واکاوی قرار گرفته است و در فضای علوم انسانی و اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی تاریخی و تمدنی به‌کار می‌رود. ظهور، صعود و افول عقلانیت‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و جایگزینی آن‌ها در مسیری انباشتی که به پیچیده‌ترشدن معرفت، علم، فرهنگ، روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فنون و ابزارهای بشر انجامیده است، نمایان‌گر و مظاهر پیشرفت هستند. براین‌اساس، در چهارچوب مفهوم و ایده پیشرفت، رویکردی مثبت‌نگرانه نسبت به کلیت مسیر تاریخی حیات انسان و جامعه ارائه می‌شود.

از چشم‌اندازی تاریخی، مفهوم و ایده پیشرفت در هر دوره از ادوار و یا در هر مکتب از

مکاتب فکری و فلسفی در چهارچوب مبانی فکری و فلسفی عمومیت‌یافته در آن دوره یا در آن مکتب صورت‌بندی شده است. در امتداد مفهوم و ایده پیشرفت، نظریه و اصول هنجاری (دکترین) پیشرفت بروز کرده‌اند. چنانکه جی.بی.بری در کتاب **ایده پیشرفت، جستاری در خاستگاه و روند رشد آن**، معنای پیشرفت را بر اساس محتوای اندیشه فلسفی در هر دوره زمانی بررسی کرده است (See: J. B. Bury, ۱۹۲۰). به‌این‌ترتیب، پیشرفت در هر دوره اندیشه‌ای بر اساس بهبودیافتن معیار ارزشی یا مجموعه‌ای از مؤلفه‌هایی صورت‌بندی نظری و ارزیابی می‌شود که آرمان یا مطلوب یا معیار ارزشی در آن دوره شمرده می‌شود.

رابرت نیسبت، پیدایش ایده پیشرفت را در قالب دوره‌های تاریخی پنج‌گانه ذیل، تبارشناسی و دوره‌بندی تاریخی کرده است: ۱. جهان کلاسیک (دوره یونان و روم)؛ ۲. دوره مسیحیت متقدم؛ ۳. جریان‌های دوره قرون میانه؛ ۴. دوره رنسانس؛ ۵. عصر جدید و دوره روشنگری (Robert Nisbet, 2017). در برخی دیگر از منابع، ازجمله **دائرة المعارف فلسفی استنفورد**، ایده و مفهوم پیشرفت در قالب ادوار تاریخیِ ذیل تحلیل و بررسی شده است: ۱. پیش از عصر روشنگری؛ ۲. عصر روشنگری؛ ۳. قرن نوزدهم؛ ۴. قرن بیستم و پس از آن.[1]

ایده پیشرفت در دوران یونان باستان، چونان ایده باستانی هندوان بر اساس «موناوانتاره»[2] یا «چشم‌انداز چرخه‌ای به امور انسانی» (Cyclical View of Human Affairs) **تفسیر می‌شد (گنون، ۱۳۷۸، ص۱). مطابق این نوع بینش، تاریخ دربردارنده مجموعه بی‌پایانی از چرخه‌ها و تغییرات اساسی در زندگی انسان‌ها و جوامع است؛ بدین‌گونه که جامعه انسانی، حیات خود را از عصر طلایی آغاز کرده است، سپس به وضعیت تباهی و سقوط دچار می‌شود و باردیگر حرکتش را در جهت بازگشت به عصر طلایی ازسرمی‌گیرد که از آن، به پیشرفت تعبیر می‌شود. برای نمونه**، افلاطون در **رساله مرد سیاسی**، روایت سنت یونانی را از عصر طلایی و سقوط

1. See: https://plato.stanford.edu/entries/progress/

۲. مشرب هندوان چنین به ما می‌آموزد که عمر یک دوره انسانی که «Monvantare» نام دارد، به چهار عصر دسته‌بندی می‌شود و این اعصار، مظهر مراحل غروب و افول تدریجی معنویت اولیه می‌باشد. این اعصار همان ادواری است که ادیان و شرایع باستانی مغرب زمین، از جانب خود، آن‌ها را اعصار طلا، نقره، مفرغ و آهن نام داده است (رنه گنون، ۱۳۷۸، ص۱).

در پی آن - که در کتاب **کارها و روزهای** هزیود به نگارش درآمده - برگرفته است (افلاطون، ۱۳۸۰، ج۳، ص۱۴۸۵، بند۲۷۱ و ۲۷۲). همچنین ارسطو، جریان خیزش‌های دوره‌ای در تاریخ انسانی را می‌پذیرد و در کتاب **متافیزیک** به این امر اشاره می‌کند که اسطوره‌ها ممکن است دربردارنده بازمانده‌های حکمت نابودشده تمدن‌های پیشین باشند (ارسطو، ۱۳۸۵، ص۴۰۷، بند ۱۰۷۴ب).

آن‌گونه که ویل دورانت گزارش کرده است، در دوران روم، ایده محوری درباره پیشرفت، متأثر از دیدگاه اپیکوریان، همراه با بارقه‌ای از ناامیدی و بی‌تفاوتی نسبت به جریان تاریخ بوده است. به بیان او، این نومیدی در سرتاسر ادبیات رم آشکار است. ویل دورانت به‌نقل از تیتوس لوکرتیوس - شاعر و فیلسوف اپیکورگرای رومی (متوفی ۵۵ پیش از میلاد) - ، از مردانی یاد می‌کند که گام‌به‌گام پیش می‌روند، ولی در نسبت با جریان پیش‌رونده وقایع و حوادث در تاریخ انسانی بر این باورند که «همه‌چیز در همه‌جا یکی است» (دورانت، ۱۳۷۶، ص۲۷۲). این ایده درحقیقت تکرار همان ایده باستانی چرخه‌های تکرارپذیر حوادث در تاریخ زندگانی انسانی است و به تعبیر شاعرانه ویل دورانت، در نگاه این مردمان آن عصر، گویی «ساعت ریگی دهر همواره ریگ حوادث گذشته تباهی‌ناپذیر را در ظرف خالی و وهم‌انگیز حال می‌ریزد؛ در زیر این آفتاب گردان چیز تازه‌ای نیست، هرچه هست بیهوده است و شکار سایه است» (همان، ص۲۷۳).

الهیات یهودی و مسیحی، چشم‌انداز چرخه‌ای به امور انسانی را - که مبنای تفسیر ایده پیشرفت در دوران باستان بود، به چالش کشید. ایده پیشرفت در دوران اندیشه یهودی و مسیحی، بر اساس ایده پیشرفت روحانی و اخلاقی انسان و جامعه انسانی موردتوجه قرار گرفت. ایده پیشرفت در اندیشه یهودی و مسیحی، جوهره‌ای روحانی و اخلاقی یافت و به‌مانند گذر از وضعیت دنیوی‌نگر، به‌سوی وضعیت اخروی‌گرا ظهور کرد.

تصور تاریخ، نه به‌عنوان سلسله‌ای از ادوار، بلکه به‌عنوان روندی از تطور تدریجی در جهت یک هدف نهایی، از ویژگی‌های اندیشه یهودی و مسیحی است. نگره پیشرفت و تطور تاریخ نزد یهودیان و مسیحیان، برآمده از باور ایشان به آموزه مسیح موعود و تجسد (اتحاد

الوهیت و ناسوتیت در مسیح) و همچنین ایمان به آخرت است. یهودیان و مسیحیان با تعیین هدفی که تاریخ به‌سوی آن روان است، مبیِّن نگاهی اخروی و غایت‌مند به تاریخ هستند. براین‌اساس، ایشان عنصری سرتاسر جدید را در تفکر در باب پیشرفت در تاریخ به میدان آوردند.

به‌بیان ئی. ایچ. کار، در نگاه یهودی و مسیحی، تاریخ مقصد و مقصودی بیرون از خود یافت، ولی خصلت دنیوی خود را از دست داد؛ یعنی مقصد و مقصودی که در درون طبیعت، پی‌جویی شود را از دست داد. درحقیقت، در نگاه یهودی و مسیحی، تحقق هدف تاریخ بیرون از تاریخ ملاحظه شد و تاریخ به‌صورت توجیه مشیت الهی درآمد (کار، ۱۳۷۸، ص۱۵۵). این نظریه در تمام دوره میانه، یگانه‌نظریه در باب تاریخ و تطور و پیشرفت آن بود. نمونه بارز این نوع نگاه به ایده پیشرفت، در کتاب **شهر خدا** آگوستین دیده می‌شود (آگوستین، ۱۳۹۲، ص۶۱۸-۶۱۷).

در آغاز عصر جدید، ایده پیشرفت در امتداد تحولات عصری اروپای قرن شانزدهم و هفدهم و فیلسوفان و دانشمندان برجسته آن دوره همچون بیکن، گالیله، کپلر، دکارت، کوپرنیک و نیوتن معنا یافته است. سه جریان معرفتی، دینی و تمدنی در بازیابی معنای پیشرفت در عصر جدید بسیار اثرگذار بودند که عبارتند از:

الف. انقلاب معرفتی و عدول از دانش بر پایه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی قیاسی به‌سوی علم بر پایه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی استقرایی که مقوِّم بسط روحیه علم‌گرایانه در عصر جدید شد. نمونه بارز این تغییر نگرش را در کتاب **نوارغنون** فرانسیس بیکن می‌توان دید (Bacon, 2000, P.45)؛

ب. نهضت اصلاح دینی و گذر از سیطره نظام کلیسایی بر نظام‌های سیاسی و اقتصادی دولت‌شهرهای اروپایی به‌سوی ظهور نظام معرفتی، اجتماعی و سیاسی بر پایه دئیسم و سکولاریسم که مقوِّم جوهره سیاسی نظر و عمل در عصر جدید شد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵، ص۳۶۳-۳۵۹)؛

ج. پیدایش فضای جدیدی از ادراک، نسبت به نظام جهانی و منابع طبیعی و انسانی

قابل‌استعمار و استثمار برای دولت‌مردان، کارگزاران سیاسی و اقتصادی، و تاجرپیشگان اروپایی که مقوِّم رویکرد مرکانتلیستی و سپس امپریالیستی شد.

در قرن هفدهم و هجدهم و در بستر چنین فضای معرفتی، دینی و تمدنی‌ای، عقلانیت خودبنیاد و اومانیسم روشن‌گرانه خود را آشکار کرد و پیشرفت به‌مانند شکوفایی عقل خودبنیاد و الغای هرگونه مرجعیتی بیرون از طبیعت عقل انسانی معنا شد. در این عصر و به‌**طور** ویژه، نزد ایدئالیست‌های آلمانی، **و** به‌ویژه در اندیشه هگل، «عقل» به بالاترین درجه از اعتبار خودبنیاد می‌رسد تا جایی‌که هگل در کتاب **عقل در تاریخ** بیان می‌دارد که «عقل فرمانروای جهان است و بنابراین تاریخ جهان فراگردی عقلی است» (هگل، **۱۳۸۵**، ص۳۷).

عنصر اساسی در معنایابی پیشرفت در این دوران ایده انسان‌مرکزی (Anthropocentric) است. گویی هرآنچه انسان و جامعه انسانی برای نیل به سعادت نیاز دارد، بااتکای به نظر و عمل خودبنیاد می‌تواند به‌دست آورد. همچنین خوش‌بینی سنت یهودی و مسیحی نسبت به جریان پیشروندهٔ تاریخ بر اساس مشیت الهی، جای خود را به پندار خوش‌بینی به روند پیش‌رونده تاریخ بر اساس آموزه اومانیسم داد. به‌بیان‌دیگر، زمان که روزگاری در نگاه باستانی، دشمن و تباه‌گر به‌شمار می‌رفت، اینک درست و آفریننده شد. گفته هوراس که «زمان ویران‌کار چه چیزها را که ویران نمی‌کند؟» (Damnosa Quid non Imminuit Dies?) جای خود را به آموزه بیکن که «حقیقت دختر زمان است» (Veritas Temporis Filia) داد.

به‌این‌ترتیب، عقل‌گرایان جنبش روشن‌گری در قرن هجدهم - که بنیان‌گذاران تاریخ‌نویسی جدیدند - ، نظریه اخروی و غایت‌مند یهودی و مسیحی را نگاه داشتند، اما هدف پیشرفت در تاریخ را دنیوی کردند و به پیشرفت، خصلت عقلی و طبیعت‌گرایانه دادند. درنتیجه، جریان پیش‌رونده تکامل فرد و جامعه مدرن، ماهیتی طبیعت‌گرایانه، اومانیستی، علم‌گرایانه، سکولار و مادی‌گرایانه یافت (برینتون، ۱۳۹۰، ص۲۶۸). تکون چنین وضعیتی، تاریخ جدیدی ایجاد کرد که مقوِّم درکی دنیوی و ناسوتی‌شده از پیشرفت شد که نیرو و جوهره تحرک‌بخش به آن دست‌یابی به علم، تکنولوژی و قدرت اقتصادی و سیاسی‌ای معرفی شد تا بتواند به بیشینه‌شدن تمتعات مادی بینجامد.

اندیشمندان جنبش روشن‌گری در قرن هجدهم افزون بر ایده پیشرفت، دو نظر متغایر برگرفتند؛ ازیک‌سو کوشیدند با هم‌ترازکردن قوانین تاریخ با قوانین طبیعت، موقعیت انسان را در جهان طبیعت به ثبوت برسانند و از سوی دیگر، به پیشرفت متکی‌به طبیعت اراده خودمختار انسان باور داشتند. نمونه بارز چنین دیدگاهی را در **رساله معنای کلی تاریخ در غایت جهان‌وطنی** می‌توان دید؛ آنجا که ایمانوئل کانت اعمال انسان‌ها را همچون موضوع قوانین طبیعی می‌بیند؛ یعنی رفتار انسان‌ها موضوع قوانین تاریخی - اجتماعی هستند (کانت، ۱۳۸۳).

پرسشی که به‌مانند چالشی پیش‌روی این دیدگاه آشکار شد آن بود که به چه دلیلی می‌توان پذیرفت که طبیعت پیش‌رو است و همواره به‌سوی هدفی پیش می‌رود؟ هگل با تمایزگذاشتن بین تاریخ که پیش‌رو بود و طبیعت که پیش‌رو نبود، به این چالش پاسخ داد. در نگاه وی، تاریخ اگرچه با قوانین غایت‌شناسیک و ارگانیک طبیعت سازگار است، اما آنچه سبب پیشرفت و رشد ارگانیک تاریخ می‌شود، روح ملی فرد طبیعی است و تاریخ دربردارنده قوانین بالندگی روحانی است و به همین سبب، می‌توان از پیشرفت در تاریخ سخن گفت که فراتر از خصلت برآیش چرخه‌ای زندگی طبیعی است (هگل، ۱۳۸۵، ص۱۶۵/ بیزر، ۱۳۹۳، ص۴۱۹).

در قرن نوزدهم، انقلاب داروین با برابرسازی «فرگشت» (Evolution) و «پیشرفت»، به‌نظر می‌رسید همه گرفتاری‌ها را از بین برده است؛ یعنی بالاخره معلوم کرده است که طبیعت نیز همچون تاریخ، مسیری تحولی و تغییریابنده دارد. البته این روند تحولی، می‌تواند پیش‌رونده باشد؛ چنانکه داروین آن را درباره تکامل طبیعی نوع انسان بیان کرد و می‌تواند پس‌رونده باشد؛ اما این راه‌حل به سوءتفاهم بسیار وخیم‌تری راه گشود؛ چراکه در اثر آن، توارث زیستی که سرچشمه تغییر و تحول طبیعی است، با اکتساب اجتماعی که سرچشمه پیشرفت در تاریخ است، درهم آمیخته شد.

مفهوم پیشرفت تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، مفهوم محوری نمایاننده سیر تکاملی حیات کلی انسان در طول تاریخ و نزد ملل است. در دوره معاصر، مفهوم پیشرفت همچنان دربردارنده این

باور است که توانمندی‌های انسانی در راه رشد پیوسته است و اگرچه ممکن است در جامعه‌ای و یا نزد قومی، این راه با پس‌رفت و ایستایی همراه شود، ولی برآیند کلی توانمندی‌های انسانی نزد اقوام و جوامع در حال رشد و شکوفایی است (کار، ۱۳۷۸، ص۱۶۵).

۳. تعریف پیشرفت در چهارچوب جهان‌بینی، پارادایم و مبانی حکمت و معرفت اسلامی

پیشرفت حقیقتی ورای «تکامل طبیعی» و «کون» و «فساد» در نظام خلقت طبیعی، امری انسانی، ارزشی، ارادی، اجتماعی و عینیت‌یافته در تاریخ است که بستر تکون معرفتی و انضمامی آن، جامعه انسانی است. پیشرفت به‌مانند پدیده‌ای ابداعی و خلاقانه انسانی، برون‌داد و برساخته تمامی جنبه‌های وجودیِ نوع «انسان» یعنی بینش، منش، توانش و کنش و همچنین جنبه‌های تعاملاتی او با خداوند، خود، خلق و دنیا، در وضعیت فردی و اجتماعی است؛ چراکه انسان با تمامی جنبه‌های وجودی خود، درگیر تعامل با خداوند، خود، خلق و دنیا است. ازاین‌رو پیشرفت، مظاهر و مجالی گسترده‌ای دارد: پیشرفت در ساحت معرفت و علم، پیشرفت در ساحت معنویت و اخلاق، پیشرفت در ساحت تعلیم و تربیت، پیشرفت در ساحت فرهنگ و پیشرفت در ساحت نظام‌های نهادی اجتماعی و فناوری‌ها، همه ازجمله مظاهر و مَجالی محوری پیشرفت هستند.

آنچه به درک انسان و جامعه در باب پیشرفت، تعیّن معرفتی می‌بخشد، نوع نگرشِ انسان و جامعه به الهیات، دین، چیستی و پیوند انسان و جهان و جامعه، آرمان و غایت معنابخش به زندگی و تعین‌بخش به ارزش‌ها و مطلوبیت‌ها، زبان و نظام بازنمایی معنایی آن در قالب زبان متعارف و امر زیبا، سیر و مسیر و غایت تاریخ، تکون فرهنگ و بستربودن آن برای رشد عقلانیت، علم، هنر و فنون، و چیستی و نحوه شکل‌گیری تمدن است. این‌ها زمینه‌هایی هستند که در شکل‌گیری ایده، اندیشه، نظریه و گفتمان پیشرفت مؤثرند و مؤلفه‌های محوری شکل‌گیری نظر و عمل معطوف به پیشرفت به شمارمی‌آیند.

براین‌اساس و در بیانی کوتاه، پیشرفت، منطبق‌بر مبانی معرفت دینی و حکمت و فلسفه اسلامی، حرکت ارادی - استکمالی و تکاملی بینش، منش، توانش و کنش انسان و جامعه،

در جنبه‌های فردی و در ساحت روابط و نهادهای اجتماعی، در بستر قوای وجودی انسان و جهان، و در چهارچوب نظام کنش تعاملاتی انسان با خداوند، خود، خلق و دنیا بر پایه قوانین، مشیت و سنن الهی و در گستره معرفت، فرهنگ، جامعه، تاریخ و تمدن و حیات روحی و کالبدی یک قوم است. غایت نهایی پیشرفت، در سطح نوع انسان، رسیدن انسان به مقام «خلافت الهی» است که از مجرای معرفت و عبودیتی که سبب قرب الی الله باشد، تحقق می‌یابد و در سطح اجتماعی، تکون مدینه فاضله‌ای است که مجرای پدیدآیی زندگی نیکو (حیات طیبه) باشد.

به‌این‌ترتیب، پیشرفت مساوق با رشد، تربیت و شکوفایی توانمندی‌های فطری و اکتسابی شناختی، معنوی، ایمانی، اخلاقی، رفتاری و کنشی انسان و جامعه انسانی است. همچنین پیشرفت، به اقتضای روند استکمالی و تکاملی بینش، منش، توانش و کنش انسان و جامعه، روندی انباشتی، مراتبی و اشتدادی دارد و در مسیر و فرایند تکامل معرفتی، علمی، معنوی، ایمانی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و تمدنی اقوام و ملل حفظ می‌شود، هرچندکه از قوم و ملتی و از جغرافیای تمدنی‌ای به قوم و ملت و جغرافیای تمدنی دیگر منتقل شود.

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه‌الله‌علیه، رسیدن به مقام خلافت الهی، به آن معناست که انسان، می‌تواند نماد علمی و عملی تمامی اسماء و صفات الهی باشد و این امری است که ملائکه الهی با همه جلالت و سعه وجودی‌شان توان تحمل آن را ندارند. درنتیجه، رسیدن به خلافت الهی، برترین آرمان حیات استکمالی و تکاملی انسان است. این افقی است که احدی از بنی‌آدم به مراتب عالیه آن می‌رسند؛ بااین‌حال، عبودیت و تقرب الی الله در افق آرمانی‌اش، درصورت وجودی نوع «انسان»، به فعلیتی می‌تواند برسد که در معارف قرآن و سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام از آن به «خلافت الله» یاد می‌شود. براین‌اساس، پیشرفت در عُرف معرفت دینی درراستای آرمان برتر رسیدن به خلافت الهی تعریف شده و جهت می‌یابد (طباطبایی، ۱۴۲۱، ج۱، ص۱۱۶-۱۱۵).

از زبان قرآن کریم، لازمه رسیدن انسان به خلافت الهی - در وضعیت فردی و اجتماعی - رسیدن به «حیات طیبه» است. در آیه ۹۷ سوره نحل «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ

هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ»، حیات طیبه آن سنخ حیاتی است که ورای حیات طبیعی و عمومی، و در اثر ایمان و عمل صالح از سوی پروردگار و در مقام تکریم به انسان مؤمن داده می‌شود. به تأیید آیه ۱۲۲ سوره انعام «أَ وَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، حیات طیبه، حیات در پرتو نور معرفتی است که ثمره ایمان و عمل صالح است و انسان به‌واسطه آن، بی‌شک به‌سوی حق در اعتقاد و عمل هدایت می‌یابد (همان، ج۱۲، ص۳۴۲). حیات طیبه، حیاتی حقیقی است که تعدد عددی یا شخصیت در انسان پدید نمی‌آورد، بلکه سبب ارتفاع مراتب وجودی انسان شده و ثمره آن در پرتو تأیید الهی. چنانکه فرمود: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (مجادله: ۲۲)، نیل به بهاء، کمال، قوت، عزت، لذت، سرور، خیر و سعادت است. ازاین‌رو دست‌یابی به پیشرفت در افق آرمانی معارف قرآن و عترت، حرکت به‌سوی تحقق‌یافتن جامعه‌ای است که بستر دست‌یابی آحاد افراد به حیات طیبه باشد.

بانظر به اینکه جامعه، امتداد وجود، قوا، ویژگی‌ها و آثار آحاد افراد است (طباطبایی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۹۶) پیشرفت، گسترش قوای نظری و عملی تک‌تک انسان‌ها و آشکارشدن توانمندی‌های ایشان و امتدادیافتن توانمندی‌ها به ساحت حیات اجتماعی در قالب نظام ارزش‌ها و کنش‌های اجتماعی، نهادها، ساختارها و قوانین در جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... است. درواقع، پیشرفت در کاربرد مصدری، «وصف» روند، فرایند و روش «شدن» و تکامل تاریخی انسان و جامعه است و در کاربرد اسم مصدری، «آرمان و نظام ارزشی» و «افق و غایت مطلوب» تکامل تاریخی انسان و جامعه است. ازاین‌رو پیشرفت، در مقیاس و در گستره معرفت، فرهنگ، تاریخ و تمدن مورد ملاحظه قرار گرفته و در امتداد معرفتی، ارزشی و هنجاری پیشرفت، نظریات توسعه در عرصه‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آشکار می‌شوند.

بر پایه چنین نگاهی، چنانکه تعریف مختار و برداشت موجه و پذیرفته‌شده از پیشرفت، در هر دستگاه نظری و فلسفی‌ای، مسیر و روند نظری، ارزشی و راهبردی تحولات فردی و اجتماعی را ترسیم می‌کند، فلسفه پیشرفت هم، بنیاد نظری و ارزشی فلسفه علوم انسانی و

اجتماعی را تبیین کرده و بنیاد راهبردهای تحقق علوم انسانی را در روبه‌روشدن با واقعیت عینی و در نسبت تجربی با امور انضمامی مشخص می‌کند.

۴. ماهیت علم‌شناختی فلسفه پیشرفت

درراستای تعریفی که از پیشرفت ارائه شد، مشخص است که فلسفه پیشرفت، فلسفه مضاف به یک امر انضمامی است و آن امر انضمامی عبارت است از حرکت تکاملی فرد و جامعه در تعامل دوسویه و ارگانیک با یکدیگر و در بستر امکانات تکوینی جهان طبیعی و مابعدطبیعی، و قوا و توانمندی‌های انسان، اقتضائات محیطی و واقعیت اعتباری و نهادی جامعه و تطورات متراکم یک جامعه در طول تاریخ، به‌سوی آن‌گونه رشدیافتگی‌ای که مورد دلالت هویت معرفتی، دینی و فرهنگی جامعه و نظام ارزش‌های برآمده از آن است. براین‌اساس، فلسفه پیشرفت، دربردارنده تأمل و تحلیل فرانگر عقلانی مؤلفه‌های رکنی مؤثر در قوام‌یابی مفهوم و حقیقت پیشرفت است.

تحلیل فلسفی هویت و ماهیت یا سنخ و گستره هستی‌شناختی آنچه پیشرفت می‌نامیم و برای آن هویت و ماهیتی واقعی متصور هستیم، مربوط به حوزه مطالعات فلسفی است. همچنین تبیین بنیان‌های پارادایمیک نظری، ارزشی و راهبردی پیشرفت هم برعهده فلسفه پیشرفت است. شناسایی ابعاد و مبانی ارزشی پیشرفت، همراه با درک و تبیین غایت نهایی آن، برعهده مطالعات فلسفه اخلاق پیشرفت و اخلاق هنجاری پیشرفت است. اخلاق هنجاری پیشرفت، ازجمله حوزه‌های اخلاق کاربردی (Applied Ethics) است که به مطالعه و تبیین بایدهای ارزشی عام یک دستگاه معرفتی و بایدهای ارزشی خاص در نسبت با مسائل خاص و موردی می‌پردازد.

شناسایی جنبه‌های فلسفی (هویت، ماهیت و سنخ هستی‌شناختی، گستره و مبانی) پیشرفت در معنای عام و عرصه‌های پیشرفت، برعهده فلسفه‌های مضاف به پیشرفت و عرصه‌های پیشرفت است؛ برای‌نمونه، عرصه فلسفه پیشرفت فرهنگی یا فلسفه پیشرفت اقتصادی و مانند آن. گسترش جنبه‌های ارزشی در جنبه‌های نظری و عملی کنش‌های موردنظر در هر عرصه از پیشرفت، برعهده علوم انسانی در پیوند با آن حوزه است. باوجود

اختلاف‌نظرهای فراوان در تعریف علوم انسانی، این نکته موردپذیرش عموم متعاطیان علوم انسانی است که علوم انسانی، افزون بر وجه توصیفی، تبیینی و تفسیری، دارای وجه تدبیری هم هستند و افزون بر آنکه ناظر به شناخت واقعیت حیات روحی، روانی و اجتماعی انسان هستند به مدیریت آن هم می‌پردازند. ازاین‌رو علوم انسانی و علوم اجتماعی دارای افق معنایی متقاربی تصور می‌شوند و حتی برخی این دو مفهوم را منطبق بر هم، به‌کار می‌برند.

به‌این‌ترتیب، مطالعات فلسفه پیشرفت و علوم انسانی، دارای پیوند تکمیل‌کنندگی نسبت به یکدیگر هستند. درواقع، بنیان‌های فلسفی علوم انسانی و اجتماعی (اقتصاد، علوم سیاسی، فرهنگ - جامعه‌شناسی، ارتباطات و ...) همان بنیان‌ها و مبانی پیشرفت در معنای عام پیشرفت است. براین‌اساس، علوم انسانی و اجتماعی، متأثر از هویت، ماهیت، گستره و مبانی پیشرفت، وجه نظری، ارزشی، فرهنگی و هرمنوتیکال، خویش را فراخور تغییرات زمانی و مکانی و تحولات تاریخی، شکل و نضج می‌دهند. به‌بیان‌دیگر، علوم انسانی و اجتماعی، تدبیرکننده جریان پیشرفت به‌سوی غایت نهایی پیشرفت هستند. این علوم در قالب تقسیمات حکمت از نگاه حکمت و فلسفه اسلامی، درزمره حکمت عملی و به‌طور ویژه، حکمت مدنی و منزلی طبقه‌بندی شده‌اند.

۵. اهمیت و ضرورت اهتمام به فلسفه پیشرفت

فلسفه پیشرفت، ازآن‌جهت که ذخائر حکمی و فلسفی را در خدمت تحلیلِ چیستی، چرایی و چگونگی پیشرفت و حرکت تکاملیِ فرد و جامعه به‌کار می‌گیرد درواقع، پلی است که سبب امتدادیافتن اندیشه فلسفی به ساحت علوم انسانی و اجتماعی و از مجرای علوم انسانی به واقعیت انضمامیِ حیات فردی و جمعی جامعه می‌شود. ازاین‌رو، هر دستگاه و منظومه فکری، فلسفی یا ارزشی، اخلاقی و هنجاری که قصد اثرگذاری منظم، پایدار و عقلانی بر واقعیت اجتماعی را دارد، بایستی بتواند علوم انسانی‌اش را بر مبنای نگاه فلسفی‌اش از پیشرفت و توسعه تعالی‌بخش، تبیین و ارائه کند؛ چراکه این فلسفه پیشرفت است که جهت کلی حرکت تکاملی فرد و جامعه، اهداف مقطعی حرکت تکاملی و قواعد بنیادین نظری، ارزشی و هنجاری آن را معرفی می‌کند. ازاین‌رو، فلسفه پیشرفت

جهت‌دهنده به مبانی فلسفی علوم انسانی، و مؤثر بر نظریات، دانش‌ها و روش‌ها در علوم انسانی و الگوهای پیشرفت و سیاست‌گذاری عمومی در کلان نظام‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه است.

۶. سطوح تحلیل و تبیین در نظام علم‌شناختی فلسفه پیشرفت

باتوجه به ماهیت و گستره مسائلی که در تأملات فلسفی مضاف به امور و اشیاء در باب چیستی، چرایی و چگونگی آن‌ها مطرح می‌شود، سطوح تحلیل و تبیین در فلسفه پیشرفت عبارتند از:

الف. ایضاح واژگانی و تحلیل مفهومی پیشرفت در فضای کاربرد عمومی و تخصصی، مقدمه ورود به فضای تحلیل فلسفی در جنبه‌های ماهوی، وجودی، امکانی و علّی است. بررسی واژگانی پیشرفت به روشن‌شدن مفهوم آن، از راهِ یافتن پیوندهای معنایی این واژه با دیگر واژگان هم‌خانواده در زبان فارسی و در زبان لاتین کمک می‌کند و بستر تحلیل فلسفی ماهوی، وجودی، امکانی و علّی را تدقیق می‌کند.

ب. تبیین چیستی یا تحلیل ماهوی پیشرفت از راه سنخ‌شناسی فلسفی مفهوم پیشرفت، شناسایی شبکه مفاهیم هم‌ارز با آن در فضای تأملات فلسفی و علوم انسانی و اجتماعی، درک مؤلفه‌های صوری تعریف پیشرفت، استقصای تعاریف ارائه‌شده در چهارچوب دلالت مبانی مکاتب و دستگاه‌های مختلف فلسفی، سنجش و ارزیابی انتقادی تعاریف در مقایسه آن‌ها باهم؛

ج. تحلیل امکان و ضرورت پیشرفت یا پاسخ به چرایی پیشرفت با بیان مبادی امکانی آن به لحاظ صیرورت تکوینی هستی و تحولات و تغییرات اجتماعی و تشریح ضرورت تکوینی، جامعوی و تاریخی آن؛

د. تبیین هویتی، وجودی و هستی‌شناختی پیشرفت به‌مانند یک واقعیت تکوینی یا اعتباری (تشریعی یا عرفی) و ترسیم هویت هستی‌شناختی پیشرفت در کلیت هستی جهان، انسان، جامعه و تاریخ از راه تبیین مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی آن؛

هـ. تحلیل هستی‌شناختی و ساختاری پیشرفت از راه شناسایی جنبه‌های وجودی، ارزشی و هنجاری پیشرفت در صفحات وجود انسان نوعی و عرصه‌های جامعوی آن در هویت وجودی جامعه، فرهنگ، تاریخ، سیاست و اقتصاد و... ؛

و. تبیین علّی پیشرفت از راه تبیین علل و عوامل فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، طبیعی و مابعدالطبیعی پیشرفت و تشریح صور ممکن‌الوقوع؛

ز. تحلیل علم‌شناختی و بررسی رویکرد معرفتی - روشی مطالعات پیشرفت از راه شناسایی حوزه‌های مختلف دانشی درگیر در شناسایی ماهیت، هویت و فرایند تحقق پیشرفت؛

ح. تحلیل فرایندی و روشی پیشرفت از راه شناسایی چگونگی فرایند (روش) تحقق پیشرفت در نظام طولی و عرضی جنبه‌ها و گستره‌های پیشرفت؛

ط. تحلیل غایی پیشرفت از راه شناسایی نظام ارزش‌های مبنایی پیشرفت (تعالی، توسعه، شکوفایی، رشد، رفاه، قدرت، امنیت و...) و بیان شبکه مفاهیم ارزشی هدایت‌گر پیشرفت؛

ی. تحلیل کارکردیِ پیشرفت، در چهارچوب هرم نیازهای انسان و ساختار جامعه و مدیریت نهادی جامعه و حکمرانی بر مبنای شناسایی روند و روش تحقق کارکردهای پیشرفت.

۷. محورهای اساسی مطالعاتی فلسفه پیشرفت

پیچیدگی و گستردگی مسئله پیشرفت، به‌عنوان موضوع موردمطالعه فلسفی، سبب شده نظام مسائل آن بسیار گسترده باشد. به‌لحاظ علم‌شناختی و بااتکابه منطق حرکت از زیربنای معرفتی به روبنای انضمامی، و باتوجه‌به سطوح تحلیل و تبیین علم‌شناختی فلسفه پیشرفت، مهم‌ترین محورهای اساسی مطالعات معطوف‌به فلسفه پیشرفت را درقالب محورهای عام و فراعرصه‌ای به شرح ذیل می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. فلسفه پیشرفت (تحلیل فلسفی چیستی پیشرفت و مبانی آن)؛

۲. فلسفه دانش پیشرفت (بررسی فرانگر و فلسفی دانش پیشرفت)؛

۳. فرااخلاق پیشرفت (بررسی فلسفه ارزش ناظر به پیشرفت)؛

۴. فلسفه / حکمت حکمرانی پیشرفت (تحلیل فلسفی اصول خط‌مشی‌گذاری، اصول ساختاری و اصول فرایندی پیشرفت)؛

۵. نظریه پایه پیشرفت؛

۶. فلسفه الگوی پیشرفت (بررسی الگوها یا مدل‌های بدیل و قابل ترسیم برای تحقق پیشرفت)؛

۷. نظریه‌های عرصه‌ای پیشرفت (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، محیط‌زیستی و...)؛

۸. فلسفه الگوی پیشرفت عرصه‌ای (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، محیط‌زیستی و ...)؛

۹. مطالعات فلسفی-تاریخی پیشرفت (تبارشناسی دانش ناظر به پیشرفت در ادبیات فلسفی به‌صورت دوره‌محور یا مکتب‌محور یا شخصیت‌محور)؛

۱۰. مطالعات تحلیلی انتقادی ناظر به بنیادها و مبانی فلسفی الگوهای رقیب در باب پیشرفت و توسعه، به‌ویژه گفتمان متعارف پیشرفت و توسعه لیبرال سرمایه‌داری؛

۱۱. مطالعات فلسفی و روشی ناظر به آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری پیشرفت در مقاطع بلندمدت؛

۱۲. مطالعات فلسفی ناظر به روش‌شناسی پایش، سنجش و بازخودگیری روند پیشرفت در چهارچوب چشم‌اندازهای بلندمدت؛

به غیر از این دوازده محور از مطالعات فلسفه پیشرفت، فلسفه‌های عرصه‌ای پیشرفت به‌طور ویژه قابل‌پیگیری هستند. مهم‌ترین موارد فلسفه‌های عرصه‌ای پیشرفت عبارتند از:

۱. فلسفه دین پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه فلسفه دین)؛

۲. فلسفه علم و علم‌شناسی پیشرفت؛

۳. انسان‌شناسی فلسفی پیشرفت (مطالعه فلسفی ماهیت و هویت روحی و روانی انسان در نسبت با زمینه پیشرفت)؛

۴. فلسفه فرهنگ پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه فلسفه فرهنگ)؛

۵. فلسفه جامعه‌شناسی پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه نظریه‌های جامعه‌شناختی)؛

۶. فلسفه سیاسی پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه علوم سیاسی)؛

۷. فلسفه اقتصاد پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه فلسفه اقتصاد)؛

۸. فلسفه سازمان و مدیریت پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه فلسفه سازمان و مدیریت)؛

۹. فلسفه اقتصادی - سیاسی و نظام روابط بین‌الملل و جهانی پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه اقتصاد - سیاسی و نظام روابط بین‌الملل و جهانی)؛

۱۰. فلسفه تاریخ پیشرفت (مطالعه پیشرفت از دیدگاه فلسفه تاریخ)؛

۱۱. فلسفه تمدن پیشرفت (مطالعه فلسفی پیشرفت از دیدگاه تمدنی)؛

۱۲. فلسفه آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری.

۸. جایگاه فلسفه پیشرفت در تناسب با دانش رشته‌های علوم انسانی و علوم اسلامی

فلسفه پیشرفت، به‌مانند دانش فرانگر عقلانی‌ای که به واکاوی و بررسی مسئله و واقعیت پیشرفت در جنبه‌های نظری و عملی می‌پردازد، به‌خودی‌خود، یک دانش فرانگر و بااین‌حال، درجه اول است. مراد از درجه اول‌بودن فلسفه پیشرفت، آن است که تأملات عقلانی فلسفی روی یک مسئله عینی، یعنی خود واقعیت انضمامی، ارزشی و راهبردی پیشرفت - و نه یک واقعیت علمی - متمرکز شده است. درمقابل، فلسفه علم پیشرفت یا علم‌شناسی پیشرفت یک دانش درجه دوم است؛ چراکه جایگاه بیرونی و فرانگر نسبت به دانش‌ها و ادبیات علمی مساهِم در شکل‌گیری ادبیات پیشرفت و توسعه دارد. بااین‌حال، خود فلسفه پیشرفت برای تحقق علمی‌اش ناظر به و بهره‌مند از علومی است که بیشتر در فضای علوم انسانی و اجتماعی به مسئله و واقعیت انضمامی، ارزشی و راهبردی پیشرفت و توسعه می‌پردازند.

۸-۱. حوزه‌های مطالعاتی مساهِم در شکل‌گیری ادبیات «پیشرفت»

بررسی حوزه‌های مطالعاتی مساهِم یا مداخله‌کننده در شکل‌گیری ادبیات پیشرفت و ارزیابی نقش هریک از آن‌ها می‌تواند به درک بهتر نسبت‌های نظری مباحث پیشرفت و نحوه گسترش موضوعات و مسائل آن و سپس ترسیم خط سیر مطالعاتی و پژوهشی این حوزه از دانش کمک کند. ازاین‌رو، نگارنده باتوجه به برخی دیدگاه‌های مبنایی، اقدام به

بازشناسی نحوه گسترش ادبیات پیشرفت در ساحت علوم انسانی و اجتماعی کرده است.

در نگاهی کلان، می‌توان سه سطح از حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با زمینه پیشرفت را تشخیص داد:

* سطح اول، حوزه‌های مطالعاتی ناظر به بنیادهای ارزشی پیشرفت، فراخور با هر زیست‌بوم فکری و فرهنگی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- دین، آموزه‌ها و باورهای مذهبی (اعم از فقه، کلام، تفسیر، حدیث، حکمت و عرفان و ...)؛
- فرهنگ عامه، اخلاق عمومی و عادات محلی و عمومی؛
- تاریخ، پیشینه تمدنی و تاریخی و دلبستگی‌های قومی و ملی؛
- جغرافیا و زیست‌بوم‌شناسی؛
- زبان و ادبیات.

* سطح دوم، حوزه‌های مطالعات فلسفی ناظر به بررسی مفهومی و نظری مبادی تصوری و تصدیقی و مبانی نظری و ارزشی مؤثر درزمینه پیشرفت است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- فلسفه دین
- فلسفه اخلاق
- فلسفه فرهنگ
- فلسفه تربیت و علوم تربیتی
- فلسفه روان‌شناسی (به‌خصوص روان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی)
- فلسفه علوم انسانی و اجتماعی
- فلسفه معرفت یا معرفت‌شناسی
- فلسفه علم
- فلسفه اقتصاد
- فلسفه علوم سیاسی
- فلسفه حکمرانی و سیاست‌گذاری عمومی
- فلسفه مدیریت سازمان و نهادهای عمومی اجتماعی

- فلسفه سایبرنتیک یا فضای رقومی و مجازی

* **سطح سوم**، حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با مسائل مندرج درزمینه پیشرفت، ذیل علوم انسانی و اجتماعی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- اخلاق هنجاری

- روان‌شناسی (به‌ویژه روان‌شناسی شناختی)

- اقتصاد (به‌ویژه اقتصاد رفاه و اقتصاد سیاسی)

- مدیریت (به‌ویژه مدیریت سازمان و نهادسازی)

- علوم سیاسی

- جامعه‌شناسی

- مطالعات فرهنگی

- روان‌شناسی (به‌ویژه روان‌شناسی اجتماعی)

- علوم ارتباطات

- مردم‌شناسی

- علوم تربیتی

- دانش سیاست‌گذاری عمومی

۸-۲. پیشرفت مبنای پیوند نظری بین ساحات گوناگون علوم انسانی و اجتماعی

باتوجه به ترسیمی که از فضای ادبیات دخیل و سهیم در شکل‌گیری اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی درباره پیشرفت ارائه شد، به‌نظر می‌رسد فرهنگ‌پژوهان، فیلسوفان به ویژه فیلسوفانی که روی فلسفه اخلاق متمرکز هستند، اقتصاددانان - به‌ویژه اقتصاددانانی که در باب اقتصاد سیاسی درنگ می‌کنند - و دیگر دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی - اعم از جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، روان‌شناسان و... - هریک نقشی ویژه را در آفرینش ادبیات پیشرفت ایفا کرده و می‌کنند.

چالشی که وجود دارد آن است که هر صنف از این دانشمندان، بیشتر از نگاه تخصصی خود به مسئله پیشرفت پرداخته‌اند و به‌ندرت می‌بینیم کسانی بین چندنوع نگاه و انضباط

علمی جمع کرده باشند و بر اساس انگیزش‌ها و دغدغه‌های موردنظر در دو یا چند حوزه از دانش، از منظر نگاهی جامع و میان‌رشته‌ای به واکاوی و بررسی پرداخته باشند. البته این امری طبیعی است؛ زیرا جمع‌کردن بین دو یا چند رشته علمی برای یک فرد دشوارست. این درحالی است که ادبیات پیشرفت بایستی با نگاه جامع به همه ساحات و حوزه‌های دانشی مساهم در آن شکل گیرد؛ چراکه لازم است آگاهی‌ها و افق‌های نظری هریک از حوزه‌های دانشی پیش‌گفته، در رسیدن به یک شبکه نظری، هرچه نزدیک‌تر به واقعیت زندگی انسان ملاحظه شوند تا کارآمدی نظری و عملی موردنیاز را فراهم کنند.

این جمع افق‌های نظری را می‌توان به‌دست روند طبیعی تکامل دانش بشری و همکاری اجتماعی و مدنی متخصصان سیاست‌گذار از حوزه‌های گوناگون یادشده سپرد. چنانکه می‌توان با مدیریت فرایند دانش‌های میان‌رشته‌ای حول زمینه پیشرفت آن را سرعت بخشید. این مراد درضمن ادبیات توسعه و پیشرفت تا حدودی سبب ایجاد پیوندهای نظری میان رشته‌های مختلف دانش‌های انسانی و اجتماعی باهم و حتی علوم انسانی و اجتماعی با علوم پایه و علوم فنی شده است.

از همین قرار است پیوند بین اخلاق، اقتصاد و رهیافت‌های اجتماعی در آثار کسانی مانند دنیس گولت (Goulet, ۲۰۰۶)، مانفرد مکس‌نیف (Max-Neef, ۱۹۹۱) و آمارتیا کومار سن (Amartya Sen, ۲۰۰۴) و همچنین اقتصاد و دانش‌های سیاسی که به پیدایش اقتصاد سیاسی منجر شده است، ایجاد پیوندهای مشترک ذیل چتر مفهومی توسعه و پیشرفت و گستره مسائل آن شدنی است. به‌بیان‌دیگر، این خود مفهوم توسعه و پیشرفت و مسائل آن است که چهارچوب یا پیوندهای نظری را بین حوزه‌های گوناگون دانش‌های یادشده ایجاد می‌کند و این اتفاق، ازآن‌روست که پیشرفت مفهومی است که در نسبت با فرد انسانی، جامعه و آرمان مطلوب زندگی انسان قرار دارد و با ایجاد یک سازوکار ویژه بین این ارکان تحقق می‌یابد و این ارکان همان اموری هستند که حوزه‌های گوناگون علوم انسانی عهده‌دار فهم چیستی و چگونگی رشد و تعالی آن‌ها هستند.

بدین‌ترتیب، لازم است از دیدگاه تمامی علوم انسانی و اجتماعی به زمینه پیشرفت بپردازیم. ما برای فهم چگونگی پیوندهای نظری سطوح مختلف علوم انسانی و اجتماعی حول زمینه پیشرفت، لازم است نقش و کارکرد هریک از این سطوح سه‌گانه را بررسی کنیم. در میان این بررسی، پیوندهای نظری بیشتر آشکار می‌شوند.

۸-۳. بررسی نحوه مداخله سطوح سه‌گانه در ایجاد ادبیات پیشرفت

پیش‌ازاین، حوزه‌های مطالعاتی مساهم و مداخله‌کننده در شکل‌گیری ادبیات پیشرفت را در سه سطح طبقه‌بندی کردیم:

سطح نخست، حوزه‌های مطالعاتی ناظر به مبانی ارزشی پیشرفت، فراخور با هر زیست‌بوم بود. این سطح خودش را در نمودهای گوناگون پیشانظری و فرهنگی نشان می‌دهند که عبارتند از: آموزه‌های دینی، فرهنگ بومی و فولکولر و اخلاق و عادات عمومی، زبان و ادبیات، پیشینه تاریخی و شرایط اقلیم جغرافیایی زیست‌بوم هر قوم. به‌طور معمول، این مؤلفه‌ها را ذیل واقعیت انسانی «فرهنگ» قرار می‌دهیم. فرهنگ، حقیقت یکتایی که از برهم‌کنش چنین عناصری در یک زیست‌بوم بروز می‌یابد (مصلح، ۱۳۹۳، ص۴۷). محصول اساسی این حقیقت یک «نظام ارزشی» است که سامان‌بخش «هویت» هر ملت و قوم است. این نظام ارزشی یا هویت یا فرهنگ هر قوم، روح تلاش و تقلای نظری و عملی آن قوم است و به‌طور ویژه، هر نظام ارزشی از راه تأثیر بر نظام ذهنی و نظری به «وضعیت یافتگی» (Facticity) متعین قوم خویش می‌انجامد. البته بین حوزه ارزش و واقعیت و به‌تبع آن بین ارزش و حقیقت، همواره یک دیالکتیک و رفت‌وبرگشت انتقادی وجود دارد؛ رفت‌وبرگشتی که وجه تاریخیت در آن زیان‌آور است. شدت این رفت‌وبرگشت و کیفیت آن در هر فرهنگ وابسته به ویژگی‌های آن فرهنگ است. یکی از سنجه‌های پویایی و عدم‌پویاییِ یک فرهنگ، بررسی کیفیت همین رفت‌وبرگشت‌های انتقادی بین ارزش و واقعیت یا ارزش و حقیقت است. به‌واقع، از نسبت دیالکتیکی و رفت‌وبرگشتی پیوسته بین ارزش و حقیقت «عقلانیت» پدید می‌آید و این عقلانیت است که همواره پشتوانه و بلکه روح ساری در فعالیت یک قوم در راه «فعلیت‌بخشیدن» به «امکانات» پیش‌روی آن است. به‌این‌ترتیب،

پیشرفت درزمینه و در بافت نظام ارزشیِ برآمده از فرهنگ هر قوم که وجهی از تاریخیت در آن زیان‌آور است اتفاق می‌افتد.

در باب عقلانیت، یادآوری کوتاه این معنا، رواست که عقلانیت دو جنبه دارد؛ جنبه نظری یا ذهنی، و جنبه عینی یا عملی. جنبه نظریِ آن در تاریخ اندیشیده‌ها بروز یافته است و جنبه عملی آن فرهنگ و تمدن را رقم می‌زند و در «مدنیت» تحقق می‌یابد. ازاین‌رو، برای‌نمونه، رخداد توسعه و پیشرفت در مدرنیته در بافت عقلانیت مدرنی رقم خورده است که وابسته به نظام ارزشی زیست‌بوم مغرب زمین بوده و نتیجه وجه تاریخی این فرهنگ و جغرافیا و ثمره تاریخ فلسفی، ایمانی، فرهنگی و اجتماعی آن دیار است. این به‌طور دقیق به آن معنا است که مقاصد، جهت‌گیری‌ها، گستره عمل و بار ارزشی رفتارهای انسانی در بین نظام ارزشی عینیت تاریخی می‌یابد و افزون بر این، نظام ارزشی از راه عقلانیت در ایجاد مبانی نظری دخالت می‌کند که نمونه بارز آن تأثیر ژرف و گسترده انسان‌گرایی خودبنیاد و سکولاریسم و... در هویت تاریخی و چگونگی عینیت‌یابی دوران جدید و مدرنیسم است.

سطح دوم، حوزه‌های مطالعاتی ناظر به بررسی مفهومی مبادی تصوری و تصدیقی و مبانی ارزشی دخیل درزمینه پیشرفت هستند. در این سطح از مطالعات، آنچه مدنظر است بررسی نظری مفهوم پیشرفت به‌عنوان پدیده‌ای است که راه‌بر میل طبیعی انسان به رشد و تعالی در ساحت‌های فردی و اجتماعی، این‌جهانی و آن‌جهانی است. اما ازآنجاکه مفهوم پیشرفت در پیوند با واقعیت‌های گوناگونی همچون بهروزی، اخلاق، تربیت، فرهنگ، علم، اجتماع، سیاست و اقتصاد و مانند آن‌ها، به‌طور اساسی معنا می‌یابد؛ بنابراین، مطالعه نظری این پیوندها در شناسایی هستیِ پیشرفت موضوعیت تام دارند. ازاین‌رو، در این سطح از مطالعات، آنچه مدنظر است هستی‌شناسی پیشرفت است. البته پیشرفت به‌عنوان واقعیتی که ریشه در همه حالات فردی و اجتماعی، این‌جهانی و آن‌جهانی انسان دارد.

مسئله‌ای که در اینجا بایسته است به آن توجه شود، نسبت سطح دوم مطالعات با سطح اول است. باتوجه به آنچه پیش‌ازاین، کوتاه درباره سطح نخست و نسبت ارزش و واقعیت و به‌تبع آن، ارزش و حقیقت گفته شد، پذیرفتنی به‌نظر می‌رسد که دیالکتیک و رفت‌وبرگشت

انتقادی بین ارزش و واقعیت و به‌تبع آن ارزش و حقیقت باعث تأثیرپذیری مطالعات فلسفی و نظری از فرهنگ و نظام ارزشی و البته بالعکس شود.

به‌این‌ترتیب، برای مثال، در فلسفه اخلاق چیستیِ بهروزی و نسبتش با فرایند توسعه و پیشرفت بررسی می‌شود؛ در فلسفه علوم تربیتی چیستی تربیت، آموزش‌وپرورش و نسبت پیشرفت با آن‌ها مطالعه می‌شود؛ در فلسفه علم پیوند نظری، ساحات گوناگون علوم در ایجاد ادبیات یکپارچه توسعه‌پژوهی و مطالعات پیشرفت ارزیابی می‌شود؛ در فلسفه علوم انسانی و اجتماعی پیوند توسعه و پیشرفت با عناصر اساسی کنش اجتماعی ازجمله اعتبار، اعتماد، هنجارها و شبکه اجتماعی و نهادها بررسی می‌شود. در فلسفه اقتصاد مبانی انگیزشی عمل اقتصادی منتج به توسعه و پیشرفت نظیر رفاه، بروز توانمندی‌ها و یا ایجاد بهره و سود و... مطالعه می‌شوند. در فلسفه علوم سیاسی نسبت توسعه و پیشرفت با مسئله امر سیاسی و سازمان قدرت مورد کنکاش نظری واقع می‌شود. آنچه بیش از هرچیز دیگر در این سطح از مطالعات بایستی به آن توجه شود، تنظیم شاخص‌های توسعه و پیشرفت در ساحات برشمرده‌شده، یعنی اخلاق، علم، سیاست، اجتماع و اقتصاد است.

همچنین، ازجمله کارکردهای مهم مطالعات فلسفه مضاف، ارائه نظریه‌هایی است که در نسبت با حوزه‌های گوناگون فلسفه اخلاق، فلسفه علوم تربیتی، فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه علوم سیاسی و فلسفه اقتصاد با توسعه و پیشرفت در بستر نظام ارزشی زیست‌بوم فرهنگی، بایسته است درراستای تبیین وجوه نظری فرایند توسعه و پیشرفت ارائه شوند. نظریه‌هایی همچون نظریه‌های معطوف به انسان‌شناسی اسلامی، نظریه عدالت، نظریه تبیینی چیستی بهروزی، نظریه عقلانیت اسلامی، نظریه تکون و کنش اجتماعی، نظریه تحول خلاق علوم انسانی، نظریه ساختار کنترل قدرت سیاسی، نظریه مراحل رشد روان‌شناختی، نظریه رفاه، نظریه پول و اعتبارات اجتماعی، نظریه بازار و تولید بر اساس مبانی اقتصاد اسلامی، نظریه‌های معطوف به تحقق بانکداری اسلامی و... .

همان‌طور که اشاره شد، نظریه‌های یادشده بایستی در بافت فرهنگی نظام ارزشی زیست‌بوم انسانی موردنظر طراحی و تبیین شوند. البته این مطلب، منافاتی با تعهد راستین

به واقعیت‌نگری و حقیقت‌پژوهی ندارد؛ زیرا - همان‌طور که در ابتدای این نوشتار گفته شد - واقعیت و ارزش، در نسبتی درهم‌تنیده با یکدیگر قرار دارند و تأکید ما بر توجه به نظام ارزشی زیست‌بوم فرهنگی، از آن‌رو است که اقتضائات بومی لحاظ شوند و دستاورد دیگران که فراخور با نظام ارزشی و واقعیت فرهنگی خود آن‌هاست، یک‌سره و بدون اندیشه و بازنگری و اصلاح، اقتباس، ترجمه و قبول نشود.

نکته دیگری که در اینجا کوتاه به آن اشاره می‌شود، مسئله هم‌گرایی و هم‌پوشانی ساحت‌های گوناگون مطالعات فلسفی مضاف درباره نظریه‌هایی است که بایسته است درراستای تبیین جنبه‌های نظری جستار توسعه و پیشرفت بیان شوند. هم‌گرایی و هم‌پوشانی در اینجا، به آن معناست که هریک از نظریه‌ها در قالب ادبیاتی یکپارچه از جنبه‌های گوناگون یادشده تبیین شوند. برای‌مثال، «نظریه عدالت» بایستی از جنبه‌های گوناگون فلسفه اخلاق، فلسفه علوم تربیتی، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه علوم سیاسی، فلسفه اقتصاد و مطالعات فرهنگی بررسی و تبیین شود. آنچه درنهایت به‌عنوان نظریه عدالت طرح می‌شود اگرچه هسته مرکزی آن در فلسفه اخلاق تحقق می‌یابد، ولی بایستی تبیین‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تربیتی و اقتصادی هم داشته باشد؛ تبیین‌هایی که دارای سازگاری و انسجام با یکدیگر هستند.

اما سطح سوم، حوزه‌های مطالعاتی درپیوند با مسائل مندرج درزمینه پیشرفت‌اند. این سطح از مطالعات پس از تنقیح جنبه‌های نظری پیشرفت آغاز می‌شود. در سطح دوم موضوع کار، یعنی توسعه و پیشرفت، برای حوزه‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی بر اساس نظام ارزشی زیست‌بوم فرهنگی موردنظر، منقّح و مشخص شده است و معیارهای عام توسعه و پیشرفت در مطالعات فلسفی مضاف به حوزه‌های اخلاق، اجتماع، سیاست و اقتصاد و... ترسیم شده‌اند و نظریات طبق ادبیاتی یکپارچه و منسجم تبیین شده‌اند. حال نوبت آن است که جنبه‌های گوناگون مسائل پیشرفت بر اساس مبادی و نظریه‌های تنظیم‌شده، تشریح و تبیین شوند. این به آن معناست که در این سطح از مطالعات که به‌وسیله متخصصان علوم مختلف انسانی و اجتماعی - یعنی اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، مدیریت، علوم سیاسی و... به انجام می‌رسد - ، مبانی ارزشی و

مبادی تصوری و تصدیقی توسعه و پیشرفت و نظریه‌های سامان‌یافته در سطوح بالا، بایستی به بدنه دانش انسانی و مسائل توسعه‌ای برای رسیدن به پیشرفت مورد انتظار مندرج ذیل آن علوم، تسری یابند. برای مثال، در عرصه اقتصاد، تعریف پذیرفته‌شده از توسعه و پیشرفت که بر پایه نظام ارزشی زیست‌بوم فرهنگیِ جامعه ایرانی است و به‌وسیله نظام مفهومی موافق با این نظام ارزشی تبیین شده و با تبیین نظریه‌هایی همچون نظریه عدالت و نظریه تکون و تحول اجتماعی غنی شده است، می‌تواند مبنای تحلیل‌ها در مسائل موجود در اقتصاد رفاه و اقتصاد سیاسی باشد. در این سطح از مطالعات است که زمینه برای روبه‌رو شدن با مسائل و ارائه تجویزات و راهکارها فراهم می‌آید و می‌توان انتظار دریافت اسناد راهبردی جهت پیشرفت و توسعه فراخور با اقتضائات فرهنگ بومی را داشت.

نتیجه‌گیری

نظریه‌ها و الگوهای توسعه و پیشرفت پرورش‌یافته در بستر مدرنیسم، هویت و ماهیتی مادی‌گرایانه یافته‌اند. این نظریه‌ها و الگوها هویت الهی و معنوی وجود انسان را درک نکرده و آن در طرح و برنامه خود درنظر نمی‌گیرند. برای گریز از میدان انرژی نظریه‌ها و الگوهای پرومته‌ای توسعه غربی و غیربومی، بایسته است درک و دیدگاهی جامع‌نگر به همه جنبه‌های وجود طبیعی، مثالی، عقلی و الهی انسان و امتداد آن‌ها در ساحت حیات مدنی و جمعی داشت. طرح الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، این غرض را پی‌جویی می‌کند. برای رسیدن به این غرض، چاره‌ای نیست جز آنکه کل دستگاه معرفتی و علمی در خدمت اکتشاف نظریه و الگوی پیشرفت و بررسی پیوسته راه توسعه و پیشرفت کشور قرار گیرند. به‌بیان‌دیگر، برای تحقق نظریه و الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، بایسته است کل نظام دانش به‌کار گرفته شود. برای رخ‌دادن این اتفاق، بایسته است طرحی جامع از نظام علمی مساهم در شکل‌گیری نظریه و الگوی پیشرفت در سطح پایه و در سطوح عرصه‌ای ارائه شود. پژوهش پیش‌رو، می‌کوشد از خلال تشریح جنبه‌های علم‌شناختی فلسفه پیشرفت، سهمی در ترسیم چشم‌انداز علم‌شناختی لازم برای حکمرانی نظام علم درراستای نیل به نظریه و الگوی مبنای پیشرفت اسلامی ایرانی ایفا کند.

برابر با طرح کلان موردنظر این پژوهش، فلسفه توسعه و پیشرفت، به‌سبب نقشی که در تحلیل و تعریف مفاهیم، ساختارها و فرایندهای پایه دارد، بیش‌از هر حوزه دانشی دیگر، می‌تواند باتکیه‌بر جهان‌بینی و مبانی فلسفی و ارزشی برآمده از حکمت و معرفت اسلامی، به تبیین و بسط هویت و ماهیت اسلامی ایرانی توسعه و پیشرفت یاری رساند. برابربا مفاد این مقاله، فلسفه پیشرفت به‌مانند فلسفه‌ای ناظر به یک امر انضمامی، مراتب نظری و عملی توسعه و پیشرفت را مورد تحلیل و واکاوی قرار داده و ساختار و فرایند بسط عمل پیشرفت‌ورزانه را بر پایه نظام اعتقادی و نظری مبنا (جهان‌بینی) شرح می‌دهد. همچنین برابر با طرح علم‌شناسانه این پژوهش، مشخص شد که برساخت نظریه و الگوی پیشرفت، دستاورد پیوند دیالکتیکی بین سه ساحت از علوم ناظر به: الف. بنیادهای ارزشی پیشرفت؛ ب. مطالعات فلسفی ناظر به بررسی مفهومیِ و نظری مبادی تصوری و تصدیقی و مبانی نظری و ارزشیِ دخیل درزمینه پیشرفت؛ ج. حوزه‌های مطالعاتی درپیوند با مسائل مندرج درزمینه پیشرفت، ذیل علوم انسانی و اجتماعی است. در این طرح کلان، پیوند دیالکتیکی مراتب سه‌گانه یادشده و نقش آن‌ها در پدیدآیی ادبیات مطالعات پیشرفت توضیح داده شدند.

منابع

۱. ابن‌سینا (۱۳۸۵). الإلهیات من کتاب‌الشفاء. تحقیق حسن حسن‌زاده‌آملی. قم: بوستان کتاب.

۲. ابن‌مسکویه (۱۳۸۴). تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق. قم: زاهدی.

۳. ارسطو (۱۳۸۵). متافیزیک (مابعدالطبیعه). ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: حکمت.

۴. استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). درآمدی بر تاریخ‌پژوهی. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.

۵. اسپینوزا، باروخ (۱۳۶۴). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۶. افلاطون (۱۳۸۳). دوره آثار افلاطون (۴جلد). ترجمه محمدحسن لطفی تهران: خوارزمی.

۷. آگوستین قدیس (۱۳۹۲). شهر خدا. ترجمه حسین توفیقی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

۸. برینتون، کرین (۱۳۹۰)/ شکل‌گیری افکار مدرن. ترجمه الهه هاشمی‌حائری. تهران: علم.

۹. بیزر، فردریک (۱۳۹۳). هگل. ترجمه سیدمسعود حسینی. تهران: ققنوس.

۱۰. پارسانیا، حمید (۱۳۹۲). جهان‌های اجتماعی. قم: کتاب فردا.

۱۱. دورانت، ویل (۱۳۷۶). لذات فلسفه. ترجمه عباس زریاب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲. فارابی، ابونصر (۱۹۹۵م). **آراء أهل المدینة‌الفاضلة**. بیروت: **دار و مکتبة‌الهلال**.

۱۳. فارابی، ابونصر **(۱۳۷۶). السیاسة‌المدنیة**. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی. تهران: سروش.

۱۴. صانعی‌دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۸۸). رشد عقل: ترجمه و شرح مقاله کانت با عنوان «معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی». تهران: نقش و نگار.

۱۵. صدرالمتألهین (۱۳۸۱). المبدأ و المعاد (۲جلد). تصحیح و تحقیق محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۱۶. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۵). تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا. تهران: نگاه معاصر.

۱۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۱ق). المیزان فی تفسیر القرآن (۲۰ جلد). قم: **مؤسسة نشرالاسلامی**.

۱۸. طوسی، نصیرالدین (۱۳۸۹). اخلاق ناصری. به کوشش سیاوش خوشدل. تهران: فراهانی.

۱۹. کار، ای. ایچ (۱۳۷۸). تاریخ چیست؟. ترجمه حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.

۲۰. کالینگوود، رابین جورج (۱۳۹۸). مفهوم کلی تاریخ. تهران: نشر اختران.

۲۱. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳). رشد عقل: شرح مقاله‌ای از کانت باعنوان معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی. ترجمه منوچهر صانعی‌دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار.

۲۲. گنون، رنه (۱۳۷۸). بحران دنیای متجدد. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران: امیرکبیر.

۲۳. گوته، یوهان ولفگانگ فون (۱۳۹۲). فاوست. ترجمه محمود اعتمادزاده (به‌آذین). تهران: نیلوفر.

۲۴. مصلح، علی‌اصغر (۱۳۹۳). فلسفه فرهنگ. تهران: نشر علمی.

۲۵. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش (۱۳۸۵). عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. تهران: شفیعی.

26. Bacon, Francis (2000). The New Organon. Lisa Jardine & Michael Silverthorne (eds.). Cambridge: Cambridge University Press.

27. Bury, J. B. (1920). The Idea of Progress an Inquiry into its Origin and Growth. London: Macmillan.

28. Goulet, Denis (2006). Development Ethics at Work. first poblished, New York: Routledge.

29. Max-Neef, Monfred (1991). Human Scale of Development Conception, Application and further Reflections. New York and London: The Apex Press.

30. Nisbet, Robert (2017). History of The Idea of Progress. London & New York: Routledge.

31. Sen, Amartya (2004). On Ethics ans Economics. Oxford: Blackwell Publishing.